

تعطیلات تابستان برای خانواده‌ی خرس‌ها حرف نداشت.
آن‌ها توی برکه آب‌تنی و قایق‌سواری کردند.
توی جنگل به پیک‌نیک رفتند و زیر آفتاب قدم زدند.





ولی حالا تابستان داشت تمام می‌شد. هوا کمی خنک شده بود.
پرنده‌ها داشتند آماده می‌شدند به طرف جنوب به جاهای گرم‌تر بروند
و برگ‌های خانه‌ی درختی هم داشتند زرد می‌شدند.

یک شب وقت شام، برادرخرسی گفت:
«من که از تعطیلات تابستان خسته شده‌ام.
فکر کنم وقتش است که برگردم مدرسه!»

باباخرسی گفت: «خیلی خوب است، چون مدرسه هم دارد
دوباره باز می‌شود، آن هم خیلی زود!»
خواهرخرسی تا اسم مدرسه را شنید گوش‌هایش سیخ شدند.



مدرسه‌های
شهر خرس‌ها
باز می‌شوند